

جناب آقا

میرزا محمد خادم

مسافر خانه

و از مهاجرین و مجاورین جناب آقا میرزا محمد خادم مسافر خانه است *

این جوان الهی از اهل اصفهان بود و در ریعان شباب در بین اجلاء علماء شهیر بفرط ذهن و ذکاء از خانواده ئی محترم بود و در نجابت و فطانت و تحصیل معارف مشهور و مسلّم * از منقول و معقول بهره گرفت و از علوم و فنون نصیب موفور یافت ولی تشنه اسرار حقیقت بود و طالب عرفان حضرت احدیت * از زلال فنون و معارف حرارت و عطش ساکن نگشت همیشه جویا بود و پویا و در محافل با دانایان ناطق و گویا تا آنکه این رؤیا تعبیر گشت سرّ مکنون و رمز مصون ظاهر و آشکار شد از نفحه گلشن ابهی مشام معطر نمود و به پرتوی از شمس حقیقت دل و جان را منور کرد ماهی تشنه لب بچشمهء حیات رسید و پروانه مشتاق شمع روشن یافت بشارت کبری طالب صادق را احیا نمود و پرتو صبح هدی دل و دیده را روشن کرد * چنان نار محبت الله بر افروخت که دیده از این جهان و راحت کبری و نعمت عظمی بدوخت و بسجن اعظم توجّه نمود *

در اصفهان برفاهیّت معیشت مینمود و بخوشی و سرور زندگانی میفرمود ولی شوق لقا او را آزاد از هر قیود نمود قطع مسافات بعیده کرد و مشقّت شدیده دید و از ایوان بزندان شتافت در سجن اعظم بعبودیّت جمال ابهی و خدمت احبّا پرداخت * مخدوم بود خادم گشت خواجه بود بنده گردید سرور بود اسیر شد شب و روز آنی فراغت نداشت و دمی راحت ندید مسافرین را کھف امین بود و مجاورین را مونس بی نظیر فوق طاقت میکوشید و بمحبّت یاران میجوشید و میخروشید * جمیع مسافرین از او راضی و خوشنود و جمیع مجاورین از او مسرور و ممنون و از کثرت خدمات دائماً ملازم صمت و سکوت بود *

تا آنکه مصیبت کبری رخ نمود و بنیان صبر و قرار ویران شد آتش فراق چنان جانسوز گشت که شب و روز آرام نداشت و مانند شمع میگداخت از شدّت التهاب احتراق حاصل شد و شعله بر قلب و کبد زد جسم را تحمّل نماند شب و روز تبّل و تضرّع مینمود و آرزوی پرواز بجهان اسرار میکرد و ربّ ادرکنی ادرکنی من هذا الفراق و جرّعی کأس الوصال و اجرنی فی جوار رحمتک یا ربّ الارباب، میگفت تا آنکه از این خاکدان بجهان بی پایان طیران نمود * هنیئاً له هذه الکأس الطّافحة بموهبة الله مریئاً له هذه المائدة الّتی حياة للقلوب و الارواح * متّعه الله بالورود علی الورد المورود و رزقه الحظّ الموفور من الرّفد المرفود *